

سیاه روزهای ننگین و فاجعه بار 7 و 8 ثور را محکوم می کنیم!

بعد از تسلط رویونیستهای مدرن بر حزب و دولت اتحاد شوروی سوسیالیستی وقت در سال 1956 میلادی و تغییر ماهیت حزب کمونیست اتحاد شوروی بیک حزب بورژوازی و تبدیل آن دولت بیک دولت سرمایه داری دولتی و تکامل آن بیک ابر قدرت سوسیال امپریالیستی؛ دیگران دولت مانند سایر قدرتهای امپریالیستی جهان به استثمار وستم زحمتکشان اتحاد شوروی و زحمتکشان کشورهای بلوک سوسیال امپریالیستی شرق تحت رهبری آن و خلقهای زحمتکش و ملل تحت ستم در کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین دست می یازید. شیوه های نفوذ و تسلط سیاسی و اقتصادی امپریالیسم نوخاسته شوروی در زمانش مانند سایر قدرتهای امپریالیستی، از طریق صدور سرمایه، اعطای قروض طویل المدت، فروش اسلحه و «کمک» نظامی و فرهنگی صورت می گرفت که بالاخره به وابستگی کامل این کشورها می انجامید. عبارت دیگر در عصر امپریالیسم روابط و «کمک» اقتصادی از طرف یک کشور سرمایه داری امپریالیستی، همان صدور سرمایه های امپریالیستی است که برای کسب سود های کلان و تسلط همه جانبه بر این کشورها سرازیر می شوند. و دولت سوسیال امپریالیسم شوروی نظریه مساعدتهای بین المللی و منطقه ای در آن زمان توانست از این طریق به سرعت در افغانستان نفوذ همه جانبه اش را تأمین کرده و بر این کشور تسلط یابد.

قبل از آن دولت افغانستان تلاش نمود تا بجای امپریالیسم انگلستان (که حامی اصلی خاندان نادرخان بود)، توجه امپریالیسم امریکا را در سرمایه گذاری به افغانستان و تأمین اسلحه مورد نیاز ادوی دولت و حمایت سیاسی آن را جلب کند. اما در عمل چندان موفق نگردید. در آن زمان دولت امریکا دولتهای پاکستان و ایران را در منطقه از طریق پیمانهای "سینووسیاتو" تحت نفوذ و سلطه اش داشت و یا به هر دلیل دیگری در صدد تسلط گسترده بر افغانستان بر نیامد. اساساً بعد از جنگ جهانی دوم و تضعیف امپریالیسم انگلیس، این دولت دیگر توجه جدی به خاندان نادرخان ننمود. در همان وقت در بین دربار سلطنت در وابستگی و سرسپردگی آینده آنها به قدرتهای امپریالیستی دوگرایش وجود داشت؛ ظاهر شاه در رأس دولت گرایشات بیشتری به امپریالیستهای غربی داشت و داود خان در رأس حکومت گرایش بیشتری به جانب سوسیال امپریالیسم شوروی نشان می داد. که بالاخره شرایط بنفع داوود مهیاشده و دوران تسلط همه جانبه اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی بر افغانستان آغاز گردید.

بعد از تسلط اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی دولت اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی بر افغانستان این دولت به منظور تحکیم پایه های تسلطش بر افغانستان و از این طریق در منطقه؛ حزب سیاسی نوکرش را از روشنفکران خود فروخته تاسیس کرد. این حزب رویونیستی از یکطرف بابتکارگیری مقوله های مترقی سعی می کرد تا روشنفکران جامعه خاصاً روشنفکران طبقات پائین را اغوا کرده و از طرف دیگر در زد و بند با جناحی از طبقه حاکم نقش ستون پنجم را بازی می نمود. این حزب در داخل از حمایت جناحی از دولت (داوود) بهره مند بود و در سطح بین المللی و منطقه از حمایت و پشتیبانی ابر قدرت سوسیال امپریالیسم شوروی که تسلط همه جانبه بر افغانستان داشت، برخوردار بود. حزب رویونیست «خلق» بر اساس جهانیابی، ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و استراتژی و اهداف آن در کشور، مدافع منافع بورژوازی بوروکرات کمپرادور و سوسیال امپریالیسم شوروی بود. در افغانستان بخشی از این بورژوازی ارتجاعی در وابستگی و زد و بند به امپریالیستهای غربی بود و تلاش می کرد تا نفوذ و تسلط سرمایه های امپریالیستهای غربی را در کشور گسترش دهد. و بخش دیگر آن در وابستگی و زد و بند با سوسیال امپریالیسم شوروی قرار داشت و با بخش بوروکراتیک این سرمایه ها منافع سرمایه های سوسیال امپریالیسم شوروی را در کشور تأمین می کرد. و بخش بورژوازی صنعتی (بورژوازی متوسط- ملی) تحت فشار سرمایه های کمپرادوری و بوروکراتیک و نظام نیمه فئودالی و سرمایه های امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم قرار داشت و زمینه های رشد و ترقی آن از طرق مختلف سد می گردید که تاحال هم بر همین منوال ادامه دارد.

کودتای 26 سرطان سال 1352 خورشیدی تحت رهبری داوود به حمایت و همکاری مستقیم جناح نظامی حزب رویونیست «خلق» و مامورین (ک گ ب)، مستشاران نظامی روسی و شاخه جاسوسی نظامی آن (جی آریو) به وقوع پیوست. از اینکه داوود بقول خودش دیگر اتکای کامل و "خلل ناپذیر" به ابرقدرت سوسیال امپریالیستی و اعتماد محکم به حزب مزدور «خلق» داشت هیچ شکی وجود نداشت. نقشه کودتای 26 سرطان از بعد داخلی آن عمدتاً بر زمینه تشدید تضاد بین دوجناح دربار سلطنت، باثرفر و بیکاری و تنگدستی و بحران اقتصادی دوام دار و تاحدی تشدید تضاد بین دوجناح دربار سلطنت، جناح ظاهر شاه و جناح داوود که ظاهراً از قدرت رسمی کنار زده شده بود (و میتوانست تاحدی منحصراً انگیزه عمل کند) و در بعد خارجی آن تلاش دولت اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی و حزب دست نشانده آن در جهت نزدیک شدن به قدرت و به اهداف سلطه گرانه «اتحاد شوروی» در افغانستان و منطقه بودند. دولت جمهوری داوود به لحاظ تشکیلاتی هم در واقع یک دولت ائتلافی از جناح او و جناح های پرچم و «خلق» بود. برنامه های اقتصادی داوود نیز همان بعمل در آوردن زیرمرحله ای از برنامه «حزب دموکراتیک خلق» بود. در دوران زمامداری اخیر داوود عوامل روسی (عمدتاً باندهای خلقی پرچمی) در همه ارکان و ارگانهای دولت خاصاً در ارتش و پولیس و سرویس امنیتی و در درون جناح داوود خاصاً «حزب انقلاب مالی» او نفوذ و تسلط خود را محکم کرده بودند. با گذشت زمان برنامه های دولت «جمهوری» خاصاً در بخش اقتصادی در همه عرصه ها به شکست مواجه گردید. زیرا آن برنامه ها و نقشه های اقتصادی و اجتماعی دولت نه بر مبنای منافع مردم و کشور که بر اساس منافع دولت جمهوری و سرمایه های سوسیال امپریالیستی طرح و به منصفه عمل در می آمد. بعد از آنکه بر اثر خرابی اوضاع اقتصادی و اجتماعی (و مضافاً بحران اقتصادی جهانی) و شدت اختناق و استبداد سیاسی داوود و رویونیستهای روسی؛ وضعیت اجتماعی و اقتصادی در جامعه روبه وخامت گذاشت و صدای اعتراضات مردم بلند شد و داوود حاکمیت و قدرت دیکتاتوری اش را در خطر می دید. ناگفته نماند که در آن وقت خطر بزرگتر برای سرنگونی حاکمیت داوود باندهای خلق و پرچم و اتحاد شوروی بود. اگر چه داوود در اوایل اتکای شدید به اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی داشت و روی کمک و حمایت باندهای خلق و پرچم محاسبه می نمود، سعی می کرد از خودش رهبری ناسیونالیست و «مستقل» جلوه دهد. البته این ناسیونالیسم هم همان ناسیونالیسم ارتجاعی بود که بنا بر ماهیت طبقاتی و تعلق ملیتی داوود تعریف می شد. و امروز هم عده ای از هواداران اوسعی می کنند تا با «مظلوم نمائی داوود» او را یک چهره ناسیونالیست «میهن پرست» بخورد عوام کشور بدهند.

داوود که در وابستگی تنگاتنگ به اتحاد شوروی و در محاصره شدید گروه های خلق و پرچم قرار داشت؛ جهت حفظ دستگاه قدرت دولتی اش که فکری کرد بر آن تسلط کامل دارد؛ به چاره جوئی جهت بیرون رفت از آن تنگنا افتاده و به امپریالیستهای غربی روی آورد. زمانی داوود در جهت عملی کردن این نقشه اش از طریق قدرتهای منطقه ای امپریالیسم امریکا چون دولتهای عربستان سعودی و ایران و دولت مصر اقدام نمود یا در واقع در چرخش داوود به جهت کسب حمایت امپریالیسم امریکا بیش از همه زنگ خطر برای اتحاد شوروی و مزدوران بومی آن بصدا درآمد. داوود که دارای افکار ماکیاولیستی بوده و شخص خودرأی و خود خواه و از خود راضی بود و سعی می کرد تا همه تصامیم را خودش بگیرد و در بین گروه هم طبقه و هم فکرش خود را عقل کل می دانست؛ از آنرو نتوانست موقعیتی را که در سالهای اخیر حاکمیت اش برایش بوجود آورده بود درک کند. وی بدون درک اوضاع و شرایطی که او قرار گرفته بود و بدون اقدامات پیش گیرانه و «عاقبت اندیشانه» برای قدرت پوشالی اش، چرخش اش را انجام داد و زمینه نابودی و خود و خاندان و رفقای نزدیکش در قدرت را فراهم کرد.

سوسیال امپریالیسم شوروی که از طریق سرویس جاسوسی (ک گ ب) و باندهای مزدورش داوود را در بخشهای ملکی و نظامی و امنیتی در محاصره و تحت نظر داشت، مجالی برایش نداد تا حتی یک گام در جهت پیاده کردن نقشه اش بردارد و بوسیله (جی آریو و ک گ ب) و افسران نظامی «حزب خلق» که مراکز مهم و حساس ارتش را در دست داشتند بتاريخ 7 ثور سال 1357 خورشیدی طی یک کودتای خونین رژیم جمهوری داوود را ساقط و «رژیم جمهوری دموکراتیک خلق» را تاسیس کرد.

طوری که قبلاً درباره ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و نقشه ها و اهداف حزب رویونیست «خلق» تذکراتی داده شد؛ دولت کودتائی هم در تطبیق همان استراتژی و رسیدن به اهدافش عمل می کرد. دولت مذکور برخلاف ادعای رهبران آن نه با حمایت مردم به وجود آمده بود و نه هم رهبران آن بر اساس ماهیت فکری سیاسی آنها ایده و هدف صادقانه ای در جهت حد اقل عمران و ترقی کشور و ارتقای سطح زندگی توده های مردم داشتند. از آنرو هر اقدام آن دولت تقویت پایه های نظام کودتائی و تأمین منافع اقتصادی و سیاسی ابر قدرت شوروی در افغانستان و منطقه بود. این دولت اقدام به رفورمهای سطحی روبنائی و انجام اصلاحات ارضی بورژوائی و غیردموکراتیک نمود. بوضوح که منظور اصلی این اصلاحات ارضی نیز ارتقای سطح زندگی توده های مردم و دیگرگونی مثبت در جامعه نبود بلکه بیشتر مساعد ساختن زمینه برای رونق سرمایه های سوسیال امپریالیستی و کسب سود مافوق این سرمایه ها در افغانستان بود. دولت کودتائی اراضی ملاکان بزرگ را مصادره کرده و فقط سی جریب زمین به آنها باقی گذاشت. دولت برای دهقانان بیزمین و کم زمین قطعه زمینی که به لحاظ اهمیت حاصل خیزی بدرجات مختلف تقسیم شده بود، توزیع نمود. ولی بهترین اراضی را بحساب دولت مصادره کرد تا باتشکیل فارمهای زراعتی و میکانیزه کردن آنها سطح عواید دولت را از این ناحیه بالا برده و بر حجم سرمایه های دولت بفزاید. و باین صورت دولت کودتائی به بزرگترین مالک ارضی مبدل شد. که در صورت دست دادن امکانات در تحقق این پلانه های دولت کودتائی، بیشترین نفع را از آن اصلاحات ارضی غیردموکراتیک نه دهقانان بیزمین و کم زمین، بلکه سرمایه های سوسیال امپریالیستی و سرمایه های بوروکراتیک دولت دست نشانده می بردند. در واقع آن دولت بر اساس ماهیت و خصلت آن پیش از پیش زمینه ورشکستگی این دهقانان رادرتی چند سال بعد آماده می کرد. در اینجا از تفصیل بیشتر در این زمینه صرف نظرمی نمایم.

از آنجایی که این رژیم غیردموکراتیک و دست نشانده بود توان تحمل هیچ گروه و نیروی مخالف را نداشت. فقط پس از چندماه محدود اقدام به گرفتاری گروه ها و افراد مخالف اش نموده و به زندان و شکنجه و قتل آنها مبادرت نمود. اختناق و استبداد و بالاخره حاکم کردن فاشیسم مطلق فضای جامعه را حتی برای توده های مردم هم تیره و تار ساخت. هر روزی که از عمر ننگین رژیم می گذشت نفرت و انزجار و بیزارای مردم از رژیم بیشتر می شد. و بالمقابل رژیم سعی می کرد تا بطور تصنعی با تبلیغات اغواگرانه و تشکیل محافل نمایشی از اعضا و هواداران خود را مورد «حمایت مردم» جلوه دهد.

در ابتدا حملاتی علیه دولت در چند نقطه در مناطق شرقی کشور توسط گروه های اسلامی «اخوان» به کمک و حمایت دولت پاکستان صورت گرفت و دولت دست نشانده باتمسک بر این اقدامات حملات اش را بر مخالفین تشدید و توسعه داد و حملات را بر همه طیفهای مخالفین اش آغاز کرد. فضای جامعه بیش از پیش برای مردم خفقان آور و وحشتناک گردید. هیچ فرد و گروه سیاسی و توده های مردم و هر طبقه دیگر در جامعه احساس امنیت و مصئونیت نمی کردند و بحران همه جامعه را فرا گرفته و زمینه شورشها و قیام های مردم را آماده ساخت. اولین قیام در ولسوالی دره صوف و لایت سمنگان در 12 ماه حوت 1375 و بعد دومین قیام گسترده در 24 حوت 1357 در ولایت هرات و بعد در ولایت بادغیس توسط توده های مردم صورت گرفت. گرچه در ابتدا این قیام ها توسط دولت بگونه وحشیانه سرکوب شد و دولت مزدور تنها در قیام هرات حدود بیست و پنج هزار تن از مردم بیدفاع را بقتل رساند. لیکن از خاکستر آن قیام ها نطفه های مقاومت مسلحانه و دسته های گریلانی جوانه زد و جنگهای چریکی بطور وسیع علیه دولت آغاز گردید. جنگ چریکی خودجوش توده های مردم علیه دولت مستبد و خونخوار به سرعت تمام همه گیر شده و بخش اعظم کشور را فرا گرفت. در بین نیروهای سیاسی مترقی و آزادی خواه کشور بزرگترین نیرو، نیروی منسوب به جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) بود که از همان ابتدای وقوع کودتای ننگین ثور ماهیت رژیم کودتائی را افشا کرد و بعد در شورشها و قیام های خودجوش مردم در کنارتوده های مردم قرار گرفته و جنگ گوریلانی را علیه رژیم مزدور آغاز و به پیش بردند. شدت و گستردگی این جنگ و مقاومت به حدی رسید که در ماه قوس سال 1358 دیگر دولت مزدور به محاصره نیروهای چریکی در قرارگاه های نظامی و امنیتی اش درآمده و رژیم را سقوط حتمی تهدید می نمود.

سوسیال فاشیستهای روسی نجات رژیم مزدورشان را در اشغال نظامی و تسلط استعماری دیده و در 6 جدی سال 1358 با قشون 120 هزار نفری کشور را از زمین و هوا مورد حمله نظامی قرار داده و آنرا برای مدت ده سال به سلطه استعماری شان در آوردند. با پیاده شدن ارتش بیگانه به خاک کشور جنگ و مقاومت بیش از قبل تشدید شده و سراسر کشور را فراگرفت، تا که به شکست نظامی ابر قدرت سوسیال امپریالیستی و سقوط رژیم مزدوران انجامید. رژیم مزدور و اشغالگران روسی در طی یک و نیم دهه حدود دویست میلیون مردم ما را کشتند، یک و نیم میلیون را معیوب و معلول کردند، هزاران تن از بهترین فرزندان مرفعی و آزادی خواه کشور را دستاورد اعضا و هواداران جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) را در شکنجه گاه ها عذاب داده و به جوخه های اعدام سپردند؛ حدود 6 میلیون از مردم ستمدیده و مظلوم ما به کشورهای پاکستان و ایران و سایر نقاط جهان آواره شدند و تمام زیر بناهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کشور را منهدم و ویرانیهای گسترده ای را در کشور بوجود آوردند.

با آنکه مردم افغانستان در طی یک و نیم دهه در برابر رژیم خونخوار خلقی پرچمیها و بداران روسی آنها شجاعانه و فداکارانه جنگیدند و از هیچ نوع قربانی و فداکاری درین راه دریغ نکردند؛ لیکن گروه های ارتجاعی اسلامی توسط امریکا و سایر دولتهای امپریالیستی و دولتهای پاکستان و ایران بر جنگ و مقاومت مردم ما تحمیل شدند؛ لذا جنگ مقاومت مردم افغانستان که خصلتاً یک جنگ آزادی بخش ملی بود توسط گروه های ارتجاعی اسلامی و بداران خارجی آنها به شکست کشانده شد. بعد از آنکه سوسیال امپریالیسم شوروی باتبانی و سازش با امپریالیستهای غربی قوای نظامی اش را از افغانستان خارج کرد، دولت مزدورانها با کمک مستشاران نظامی روسی و حمایتهای مالی و تسلیحاتی این دولت چند سال محدود دیگر نتوانست دوام آورد. و بعد از فروپاشی نظام سوسیال امپریالیستی و بلوک شرق، رژیم کابل هم به سقوط نزدیک می شد. اما این دولت بطور قطعی سقوط نکرد، و گروه های متشکله این دولت بر اساس تعلقات قومی و ملیتی شان با گروه های اسلامی این مزدوران امپریالیستهای غربی و ارتجاع منطقه پیوستند و دولت اسلامی را تشکیل دادند. در حقیقت دولت اسلامی، دولت ائتلافی ای بود از باندهای پرچمی خلقی و گروه های جهادی و ملیشه ای و گروه سازا. ناگفته نماند که قبل از آن تعدادی از گروه های ارتجاعی اسلامی خاصاً شورای نظارت تحت رهبری احمد شاه مسعود و جمعیت اسلامی به رهبری ربانی، حزب اسلامی گلب الدین و حزب وحدت اسلامی با دولت مزدور و مقامات اشغالگران روسی در زد و بندهای قرار گرفته بودند. و تشکیل دولت اسلامی در حقیقت ادامه همان زند و بندها بود که تبانی و سازش ابر قدرتها آنرا رسمیت داد. از جمله این گروه ها احمد شاه مسعود در سال 1984 میلادی رسماً با اشغالگران روسی و دولت مزدور به سازش رسیده و معاهده عدم تعرض را امضا کرد و بعد از آن راه سالنگ را که شاهرگ حیاتی برای رساندن سلاح و مهمات و مواد سوخت و مواد غذائی برای ماشین جنگی و ارتش اشغالگرو ارتش دولت مزدور که مشغول سرکوب و کشتار مردم افغانستان بودند؛ نه اینکه این راه را باز گذاشت که امنیت آنرا برای ارتش اشغالگرو دولت مزدور تامین می نمود. و بعدها در سالهای 1986 و 1987 بخش اعظم جبهات از گروه های اسلامی با اشغالگران روسی و دولت مزدور به سازش رسیده و در بیدل مبالغ هنگفتی پول و مهمات "پروتوکل" های عدم تعرض امضا کردند.

بعد از تشکیل دولت اسلامی تحت رهبری صبغت الله مجددی این دولت در اولین اقدام خاینانه اش عفو عمومی تمام جنایتکاران و قاتلان مردم، یعنی خلقی پرچمی ها، ملیشه های دوستم و ملک و منصور نادر و غیره گروه های ملیشه ای و جنایتکاران گروه های اسلامی را رسماً اعلام نمود. { این فیصله خاینانه و ننگین در دور اول «ریاست» کرزی از طریق پارلمان استعماری که متشکل از گروه های متذکره فوق است، منحیث یک قانون تصویب شد و اینک در دور دوم ریاست کرزی در دولت مزدور این طرح از طرف او توشیح شد و جنبه «قانونی» بخود گرفت.} دولت اسلامی بر اساس تشکیلاتی دولت واحدی نبود بلکه کشور بین قوماندانهای مسلح گروه های جهادی و گروه های ملیشه ای و جناح های مختلف خلقی پرچمیها در اتحاد با این گروه ها تقسیم شده و ملوک الطوائفی بر کشور حاکم گشت. بی امنی و عدم مصئونیت جانی و مالی و قطاع الطریقی و رشوه و اخاذی و اختطاف و آدم کشی و سرقت های مسلحانه و انواع بی قانونی و انارشی و وحشت همه جانبه در کشور بیداد می کرد. جنگ بین گروه های جهادی و ملیشه ای و متحدین خلقی پرچمی آنها بر سر قدرت دولتی که از ائتلافهای چندی بین این گروه

بوجود می آمد، حدود 60 هزار تن از باشندگان شهر کابل را بقتل رساندند، صدها هزار تن مجبور بفرار گردیدند و شنیع ترین جنایات توسط این باندهای وحشی علیه مردم رواداشته شد و تقریباً 70 درصد شهر کابل ویران گردید؛ همه تاسیسات دولتی تخریب شد، تمام اسلحه و وسایل و وسایط نظامی و طیارات ارتش و اموال و دارائیهای دولت به یغما برده شد و املاک و دارائی های عامه و مردم غصب و چپاول گردید. این بود شمه ای از کارنامه های سیاه باندهای جنایتکار و مزدور (هفت ثوری ها و هشت ثوری ها) علیه خلق ستم دیده و مظلوم افغانستان تا آن زمان.

قابل یادآوری است که دولت پاکستان هدف داشت تا بعد از سقوط دولت مزدور روسی دولت دست نشانده خودش را در افغانستان تشکیل دهد. از جانبی هم چون طبقات حاکم پاکستان نمی خواستند که بعد از آن همه مقاومتها و جانبازیهای مردم افغانستان علیه سوسیال امپریالیستها و دولت مزدور آنها، دولت یکپارچه و نسبتاً قدرت مندی به لحاظ سیاسی و نظامی در افغانستان بوجود آید؛ از اینرو توسط گروه های بیشتر وابسته و مزدورشان جنگ داخلی را بین گروه های جهادی و ملیشه ها و خلقی پرچمی ها مشتعل کرده و تمام تاسیسات نظامی و اسلحه ثقیل ارتش و تانکها و طیارات نظامی و ملکی را منهدم کردند. اگرچه تضاد منافع گروه های مختلف جهادی و ملیشه ای و گروه های خلقی پرچمی و سازائی و حامیان خارجی آنها عامل عمده را در جنگهای داخلی تشکیل میداد اما نقش دولت پاکستان در آن بسیار زیاد بود. سردمداران پاکستان همیشه موجودیت دولت قدرت مندی را در افغانستان مخالف منافع شان می دانسته و می دانند. و شرایط جنگ ضد رژیم و ارتش اتحاد شوروی این موقع را برای آنها میسر ساخت تا گروه های مزدور خود را سازمان دهند و بر جنگ مقاومت مردم افغانستان و بعد بر سر نوشت سیاسی آنها مسلط سازند تا از این طریق بتوانند برای سالها افغانستان را زیر تسلط داشته باشند.

جنگ داخلی بین جناح های دولت اسلامی و کشتار و تخریبات و فضای نا امن ناشی از آن در جامعه بیش از پیش شرایط را برای سردمداران پاکستان مساعد ساخت تا دولت وابسته یکدست و متحدی را از گروه دیگری از مزدورانش بوجود آورد. همان بود که گروه (طالبان) را سازمان داده و تسلیح کرد تا با بیرون راندن گروه های رقیب بر اوضاع مسلط شده و دولت مرکزی را تشکیل دهد. تحریک اسلامی طالبان به کمک گروه القاعده و گروه های اسلامی دیگر مرتبط با آن، طالبان پاکستانی و آی اس ای پاکستان با استفاده از شرایط مساعد آن وقت در کشور در مدت کمی توانستند بخش اعظم خاک کشور را از تسلط گروه های دولت اسلامی بیرون کنند. در ابتدا بخشهای زیادی از مردم به رمق رسیده افغانستان از آمدن گروه طالبان که تا حدی توانست امنیت را تأمین کند و به آن فضای وحشتناک و دزدی قطاع الطریقی و قتل و اختطاف ها خاتمه دهد، راضی بنظر می رسیدند. لیکن بعد از آنکه طالبان قدرت سیاسی و نظامی شانرا تحکیم کردند؛ ماهیت و چهره اصلی آنها برای مردم واضح گشت. شدت عمل رژیم طالبان و تطبیق وحشیانه قوانین شریعت اسلام (فاشیسم مذهبی) در جامعه و اعمال ستم ملی شئونیستی بر ملیتهای غیر پشتون دمار از آنها کشید. طالبان با افکار پوسیده قرون وسطائی و ضدیت با هر آنچه که «مدرن» پنداشته می شد، مهر غیر اسلامی زده و ممنوع قرار می دادند. این گروه سیاه ضمیر تاریک اندیش اقدام به محو فرهنگ ملی کشور کرده و آنچه از بقایای تمدن کهن و آثار تاریخی چند هزار ساله در کشور بود تخریب و نابود کردند منجمله بت بزرگ "بودا" در ولایت بامیان و تعداد زیادی از آثار تاریخی موزیمهای کشور. این گروه که دشمن علم و معرفت "مدرن" بود دروازه های مکاتب و پوهنتونها را مسدود کرد و آنچه از روزنامه، رادیو و تلویزیون و پوشیدن لباس اروپائی بود قدغن نمود. رژیم طالبان با مرعی الاجرا قراردادن قانون جزا و مجازاتهای شرعی اسلامی چنان وحشتی را در جامعه براه انداخت که دیگر کشور شباهت به قبرستانی را داشت و مردم جان بلب رسیده با ترس و کوب های وحشیانه و جنایات و ستم همه جانبه و فضای رعب و وحشت طالبان چنان به تنگ آمده و مایوس شده بودند که زندگی روزمره بارگرانی برای آنها بود. در واقع آن شرایط را دولت امریکا و دولتهای پاکستان و عربستان سعودی بر مردم افغانستان تحمیل کرده بودند تا امنیت پایب لین گاز و نفت از آسیای میانه از طریق افغانستان به پاکستان و بحر هند تامین گردد. این یکی دیگر از جنایات و وحشی گریهای سرمایه جهانی علیه خلقها و ملل ستم دیده جهان منجمله خلق افغانستان بوده و هست.

حادثه حمله بر برجهای مرکز تجارت جهانی و عمارت پنتاگن بتاريخ 11 سپتمبر 2001 میلادی در امریکا

به گروه القاعده نسبت داده شده و دولت امریکا تصمیم به سرکوب این گروه و سقوط امارت اسلامی طالبان حامی آن را گرفت. بعبارت دیگر، آن واقعه ظاهراً تمسک قوی ای شد برای دولت امریکا تا برافغانستان لشکرکشی کرده و از این طریق بر منطقه تسلط نظامی حاصل کند. بعبارت دیگر اعلام «جنگ جهانی علیه تروریسم» بوسیله دولت امریکا و جلب حمایت متحدین ناتو اش بهانه ای بود تا از این طریق بتواند به تطبیق نقشه های استراتژیک اش در آسیای میانه دست یابد. دولت امریکا بعد از سقوط رژیم طالبان از طریق امضای معاهده ننگین "بن" دولت دست نشانه ای را از گروه های جنایتکار جهادی، ملیشه ای، خلقی پرچمی، سازائی، "افغان ملتی" و سایر گروه ها و عناصر میهن فروش و خابین به خلق و میهن در افغانستان تشکیل داد. در طی این مدت هزاران تن از مردم ما توسط ارتشهای اشغالگر و دولت مزدور کشته و معلول شده و ویرانی های زیادی بر این کشور ویرانه وارد کرده اند. تحت نظام مستعمراتی و سلطه نظامی قدرتهای امپریالیستی، فقر و گرسنگی، دزدی، رشوه، اجحاف، اختطاف، چوروچپاول، غارتگری، کشت خشخاش و تولید تریاک و هیروئین، اعتیاد به موادمخدر، شیوع مرض ایدز و توبرکلوز و ملاریای (نوع خبیثه) و امراض روانی و انواع مصایب و مظالم دیگر در جامعه بیداد می کند. و همه این جنایات در طی سی سال اخیر توسط قدرتهای امپریالیستی اشغالگر و رژیم های مزدور و باندهای مرتبط با آنها بر مردم ماصورت گرفته و هنوز هم ادامه دارد.

از آغاز کودتای ننگین ثور تا امروز در طی سه دهه گروه های عامل **هفت** ثور و گروه های عامل **هشت** ثور بشمول گروه طالبان و دولت های ارتجاعی حامی آنها و دولت کرزی مزدور و سوسیال امپریالیست های روسی و امپریالیست های غربی تحت رهبری امپریالیسم امریکا، شنیع ترین جنایات و ستم و تعدی ها را بر توده های مردم جان به لب رسیده رو داشته می دارند. هنوز هم دورنمای نجات خلق از این جهنم استعماری و ارتجاعی در دیدرس مردم قرار ندارد و آنچه در این اوخرد دولت مزدور و قدرتهای اشغالگر به مردم نوید می دهند؛ مصالحه با گروه های جانی و قاتل مردم که خارج دولت مزدور قرار دارند مانند گروه های طالبان و حزب اسلامی و حقانی است. مردم ما خاصاً روشنفکران و روشن بینان مدافع منافع مردم و میهن باید بدانند که این ترفند هم مانند ترفندهای دیگر استعمارگران و نوکران داخلی آنها در طی نه سال اخیر در جهت اغوای آنهاست. و بفرض اگر این «مصالحه» صورت هم بگیرد مصالحه بین دارو دسته های مختلف ارتجاعی و بداران خارجی شان است و هیچ نفعی را برای توده های مردم و کشور در قبال ندارد. البته نصاب دولت دست نشاندگی به لحاظ موجودیت گروه ها و عناصر ارتجاعی و مزدور تکمیل خواهد شد. و دموکراسی و ارداتی از جانب امپریالیست های غربی جمع حاکمیت اسلام کنونی («اسلام متساهل») با شیوه حکمرانی اسلام قرون وسطائی طالبان معجون مرکبی را تشکیل خواهد داد که میتوان آنرا بدتر از حالت کنونی یعنی لجنزار گندیده و متعفن از حاکمیت ارتجاع و امپریالیسم در قرن بیست و یکم نامید. در آن صورت هم نه اینکه تضاد منافع میان دسته بندی های ارتجاعی در دولت مزدور حل نخواهد شد که تشدید هم خواهد گردید. چنانکه در طی نه سال اخیر با اثر برخورد های درونی گروه های متشکله دولت مزدور؛ این دولت استعماری مجالی برای انسجام آموزش نیافته است. و نباید مردم افغانستان از این دولت توقع خدمت داشته باشند؛ زیرا این دولت در اساس و ماهیت برای خدمت به آنها و آبادی کشور تشکیل نشده است. از همان ابتدا هر سال اوضاع کشور و وضعیت زندگی مردم از بدتر شده است. وضعیت کنونی دولت مزدور تا زمانی ادامه خواهد یافت که اولاً: که از شدت تضاد بین دوجناح عمده دولت مزدور، جناح تکنوکراتها و جناح گروه های مختلف اسلامی کاسته شود و یا یکی از این دوجناح بر دیگری غلبه حاصل کرده و سکنای دولت مزدور را در دست گیرد. که در مورد جناح تکنوکراتها این امر بدون حضور و حمایت قدرتهای امپریالیستی ممکن نیست. دوماً: تضاد بین عمدتاً دوجناح از گروه های ارتجاعی اسلامی؛ در یک جهت گروه های قرار دارند که وابستگی و نزدیکی به امپریالیسم فدراسیون روسیه، دولت های ایران و هند دارند و جهت دیگر عمدتاً طالبان و حزب اسلامی گلب الدین و گروه حقانی که وابستگی شدید و نزدیکی به دولت پاکستان و عربستان سعودی دارند و اینها موجبات برخورد های نظامی آینده را نیز تشکیل می دهند. و یا اینکه تا زمانی تبنانی و سازش پایه داری بین آنها بوجود نیاید، امکان سامان گرفتن دولت مزدور توسط این گروه های ارتجاعی و ضد مردم در افغانستان هم مشکل بنظر می رسد. بعلاوه تضاد منافع بین دسته بندی های امپریالیستی و دولت های

ارتجاعی منطقه برسر نفوذ و تسلط بر افغانستان بشدت عمل می کند. بآنکه نقش امپریالیستها خاصاً امپریالیسم امریکا در این میان عمده است؛ اما موجودیت و عملکرد تضاد بین گروه های ارتجاعی مزدور که پشت سر هر کدام و یا هر چند گروه یکی از کشورهای امپریالیستی و یا دولتهای ارتجاعی منطقه قرار دارند. و ادامه چنین وضعی اوضاع را در افغانستان در همه عرصه ها بحرانی تر ساخته و شرایط زندگی مردم هر چه بیشتر به وخامت خواهد گرائید. و در آینده به مرحله های وخیمتری از بحران و کشمکش بین دسته بندیهای ارتجاعی خواهد انجامید. خلاصه: وضعیت حاکم بر افغانستان که مجموعه ای از تضادهای پیچیده در بین دسته بندیهای ارتجاعی مزدور و بادران امپریالیستی شان را نشان می دهد منجمله: اختلاف و تضاد بین گروه های ارتجاعی مختلف؛ جنگ و نزاع بین برخی از این گروه ها و بادران امپریالیستی آنها؛ اختلاف بین دولتهای ارتجاعی منطقه و امپریالیستهای اشغالگروا اختلاف و تضاد بین کشورهای منطقه برسر تسلط بر افغانستان. با موجودیت این همه تضاد ها بین دسته بندیهای ارتجاعی و امپریالیستی و اصل موضوع مستعمره بودن و اشغال نظامی کشور و موجودیت دولت دست نشانده؛ امکان استقرار دولتی متحد و نیرومند امکان پذیر نیست. اگر چه بادر نظر داشت خصلت تضاد بین مرتجعین اینها می تواند در شرایطی با هم کنار آمده و به تباری و سازش برسند. اما نابرابری بین المللی و منطقه ای و داخلی تا هنوز نتوانسته اند با هم کنار آمده و برسر تقسیم غنائم به تفاهم نسبی دست یابند. و پیچیدگی اوضاع بحرانی این منطقه بر این امر تاحدی سایه انداخته است. و همچنین موجودیت تضاد آشتی ناپذیر توده های خلق افغانستان با امپریالیستهای اشغالگرو دولت مزدور (که در شرایط کنونی تضاد عمده جامعه را تشکیل می دهد) و کلاً تضاد اساسی توده های مردم با نظام فئودال کمپرادوری و سلطه امپریالیسم بر کشور که راه حل انقلابی می خواهد. و راه حل این همه تضادها فقط از طریق مبارزه انقلابی توده های مردم تحت رهبری نیروهای انقلابی پرولتری در جهت طرد سلطه استعماری امپریالیستها و سرنگونی دولت مزدور و کلاً نظام فئودال کمپرادوری و قطع سلطه امپریالیسم و پیروزی انقلاب ملی دموکراتیک در کشور میسر است و بس.

وضعیت کنونی دولت دست نشانده استعمار :

از مدتی است که کرزی گویا در برابر بادران امپریالیست اش خاصاً امپریالیسم امریکا که قدرت عمده را در بین قوتهای اشغالگرتشکیل می دهد، بطور علنی اظهار ناراضی و تا جای هم باصطلاح زبان درازی می کند. و سخنان هفته های اخیر او مبنی بر "مداخلات ویرانگر خارجی ها و توطئه خارجی ها علیه او که سعی دارند او را تضعیف و بدنام کنند." یا اشاره او به تقلب در جریان انتخابات دور دوم «ریاست جمهوری» که در آن تقلب گسترده دست قدرتهای خارجی بوده است. در اینجا منظور کرزی را عمدتاً دولت امریکا و اداره «ملل متحد» در افغانستان تشکیل می دهد که اوظاهر از آنها ناراضی بنظر می رسد. همچنین او گفت که: "امریکاتلاش می کند افغانستان را تحت تسلط خود در آورد." در اینجا ملاحظه می شود که کرزی مزدورتلاش می کند تا بر روی موضوع اشغال نظامی و تسلط استعماری و اشغال نظامی امریکا و ناتو در طی نه سال اخیر، پرده اندازد. که این موضوع بخشی از نیرنگ بازیهای کرزی برای اغفال مردم افغانستان از جنایات سهمگین بادران او و دولت مزدور تحت رهبری اش می باشد. همچنین کرزی صحبت از این نموده است که "امکان دارد همین پرده نازکی که بین بغاوت علیه قوتهای خارجی و دولت او در کشور وجود دارد برداشته شده و به مقاومت ملی بدل گردد". همچنین به تعقیب آن کرزی طی جلسه ای در برابر سران اقوام و خوانین و منتقدین ولایت قندهار در حضور ژنرال استانلی مک کرسنال (فرمانده نیروهای اشغالگرناتو و رهبر واحدهای ویژه و تفنگداران دریائی امریکا در افغانستان) گفت که: "اگر شما نخواهید که امریکا و ناتو در قندهار مانند ولسوالی مارجه در ولایت هلمند عملیات نظامی وسیع را در قندهار برآورد؛ بدون اجازه شما نمی توانند این عملیات نظامی را انجام دهند." و نیز او در صحبت دیگری این ضرب المثل را بکار برد که: «پردی کت ترنیموشپودی» (تخت خواب بیگانه تا نیم شب است) و من حالا خود را از این تخت خواب پائین انداخته و بر روی زمین می خوابم. و من تصمیم گرفته ام که از این ببعده مستقل عمل کنم". دیده می شود که مزدور سرسپرده و خاین به خلق و میهن که در طی نه سال شنیع ترین جنایات را علیه مردم و کشور انجام داده و هنوز هم طبق گذشته در مزدوری امپریالیستها قرار دارد، پیشرمانه خود را «مستقل» می خواند که گویا افغانستان دیگر کشوری

مستعمره و اشغال شده نیست! و این هم یکی دیگر از ترفندهای این نوکراستعمار است. کرزی در جای دیگری گوید که: "اگر فشار و مداخله خارجی ها متوقف نشود من با طالبان خواهم پیوست". و او در این اوخرد در جلسه سراسری علمای دینی گفت که ما ملت غلامی نیستیم. باز هم این وطن فروش و قاتل مردم می خواهد توجه مردم را از غلامی خود و همسخنان اش منحرف کند. بلی! این مردم افغانستان هستند که هیچ برهه ای از تاریخ وجودی آنها تن به غلامی هیچ قدرت مهاجم و سلطه گرو قدرتهای استعماری و امپریالیستی نداده و تاپای جان در برابر تشهای بیگانه مقاومت کرده است. و در طول تاریخ این طبقات و گروه ها و افراد ارتجاعی و غلام منش مانند کرزی و سایر دارو دسته های ارتجاعی بوده اند که به دشمنان مردم و میهن سر تسلیم فرود آورده و حلقه غلامی آنها را به گردن آویخته اند. چنان که درسی سال اخیر فقط گروه ها و افراد خاین و وطن فروش و مشتی از طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور بوده و هستند که به غلامی قدرتهای امپریالیستی در آمده اند و بر مردم و میهن خیانت و جنایت می کنند.

اگرچه در ابتدا مطبوعات کشورهای غربی این اظهارات کرزی را جدی و انمود کرده و می گفتند که شاید این سخنان کرزی بر روابط کشورهای غربی خاصاً امریکا با کرزی سایه اندازد؛ لیکن در عمل چنین نشد. و دیده شد که این گفته ها بیشتر نیرنگهای عوام فریبانه ای بوده است جهت اغوای مردم و کرزی می خواهد از این طریق «حمایت» مردم را کسب کند. اینکه یک مزدور سرسپرده و بی عرضه بعد از نه سال مزدوری و غلامی در برابر ولینعمتان اش چنین سخنانی بزربان می آورد جزئی ترین ارزشی برای مردم افغانستان نداشته و به هیچ صورتی نمی تواند این مزدور خاین و جنایتکار را برائت بدهد. البته این بار اول نیست که چنین ارا حیفی را از یک مزدور امپریالیسم و استعماری شنویم؛ در تاریخ 150 سال اخیر افغانستان؛ قبل از کرزی دوزمرد دیگر استعمار که در موقعیتهای مشابهی قرار داشتند چون (شاه شجاع سدوزی) و بیرک (کارمل) نیز که از بداران شان شکوه کرده و یا سخنان ترمردگونه بزربان آورده اند. از آنجاییکه کرزی بعد از به قدرت رسیدن دموکراتها در امریکا نسبت به عملکرد هایش مورد انتقاد های شدید دموکراتها و قصر سفید قرار داشته و ممکن است او بشکلی در جریان قرار گرفته باشد که شاید در آینده بوسیله قدرتهای اشغالگر عمدتاً دولت امریکا بنحوی از قدرت حذف شود؛ از اینرو از یک طرف برای «تهدید» بداران خارجی و حفظ و تحکیم موقعیت فعلی اش و از جانب دیگری خواهد که برای عوام کشور خود را فرد «ملی» جلوه دهد و به این سبب متوسل به چنین ترفندهای شده است. در حالیکه موقعیت شاه شجاع سوم (کرزی) از موقعیت شاه شجاع سدوزی و شاه شجاع دوم (بیرک) متفاوت است. شاه شجاع اول زمانی دید که مردم افغانستان با آغاز قیام ملی استعمارگران انگلیس و خود او را به محاصره کشیده اند، و او فکری کرد که بعد از شکست استعمارگران انگلیس دیگر تاریخ مصرف او می گذرد و چون موجود بی ارزشی بدور انداخته خواهد شد؛ از آنرو برای «نجات» اش به تلاشهای مذبحخانه و نیرنگهای عوام فریبانه متوسل گردید و طی نامه های به رهبران مقاومت ملی و مردم «آه و ناله» سر می داد و می گفت که در واقع او اسیر دست انگلیسهاست و از خود هیچ قدرت و اختیاری نداشته و ندارد. حتی او طی اوراقی مخفیانه امر "جهاد" را علیه استعمارگران انگلیس صادر می کرد. زمانی که مقاومت ملی ادامه داشت شاه شجاع سدوزی در ماه اپریل سال 1842 از بالا حصار کابل خارج شد و در محل سیاه سنگ در رأس قشون ملی قرار گرفت و تا فردای آن روز راه جلال آباد در پیش گیرد. طبق روایت تاریخی شاه شجاع شب هنگام بطور پنهانی به بالا حصار رفت و بعد از انجام امور شخصی سحرگاه پنجم اپریل بسواری تخت روان عازم اردوگاه شد. ولی سردار شجاع الدوله پسر سردار نواب محمد زمان خان به اتفاق نور محمد خان و شاه آغاسی دلاور خان و 60 نفر همکاران دیگر که بر او کمین کرده بودند از کمین برآمده و شاه را بقتل رساندند. و شاه شجاع دوم (بیرک کارمل) در سالهای حکومت ائتلافی گروه اسلامی و ملیشها از روسیه به افغانستان برگشت و در سایه حمایت دوستم در بندر حیرتان به حالت حسرتباری آخرین روزهای حیات ننگین اش را سپری می کرد. او طی مصاحبه ای با خبرنگاری بی سی از بداران روسی اش شکوه ها کرد که او را بی مصرف ساخته اند و او مزدوری به بیگانه را بدترین سرگذشت زندگی سیاسی اش خواند. که بالاخره در همان محل مرد و زمانی که طالبان بر ولایت بلخ مسلط شدند قبر او را منفر کرده و استخوانهای او را سوزاندند. بفرص اگر ترمرد کرزی در این اوخرد در برابر بداران اش جدی و واقعی هم باشد؛ او شاید از یکطرف روی حمایت

دولت های ایران و فدراسیون روسیه حساب باز کرده باشند که برایش چندان بصره نخواهد بود و از طرف دیگر پیوستن او به طالبان گرفتاری اوراد چنگال دولت پاکستان در قبال خواهد داشت. و به دلایل مختلف کرزی و خانواده اش مزدوری امریکا را ترجیح می دهند و بعلاوه اینکه تاحال از حمایت جمهوری خواهان در امریکا برخوردار است. بهر صورت شکوه های اخیر کرزی در برابر امریکا تاحدی واکنشی از موقعیت حقارت بار و بیچارگی خودش است، اما بنحوی عوارض جانبی آن تاحدی منجر به تشدید بحران در دولت مزدور شده است. و گروه های رقیب او (منجمله گروه های ائتلاف شمال سابق و «جبهه ملی» فعلی) از این وضعیت بنفع شان بهره برداری تبلیغاتی کردند.

همچنین بادر نظر داشت روابط مخفی و پیچیده ای که این قماش افراد گروه های ارتجاعی مزدور با قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی دارند، و در شرایط فعلی افغانستان و موقعیت لرزان و شکنند قدرتهای اشغالگر و موقعیت بی ثباتی دولت دست نشانده و اوضاع بحرانی منطقه و جنگ مسلحانه جاری علیه قوتهای اشغالگر در افغانستان و علیه دولت پاکستان و روابط نزدیک نیروهای جنگی در هر دو طرف خط نام نهاد دیورند؛ باید به جهت "پشت پرده" ای این مسایل هم توجه داشت. چون امریکا و ناتو در افغانستان و منطقه منحنیث نیروهای اشغالگر و استعماری که علاوه بر اعمال ستم همه جانبه که به کشتار مردم و ویرانی کشور مصروف هستند، بسیار حساس و شکنند است؛ از اینرو زبان درازیهای کرزی شاید مصلحتی باشد تا با چنین ترفندهای مردم افغانستان را اغفال کنند. و همچنین دیده می شود که دولت امریکا تحت رهبری بارک اوباما مزدور شاید تری از کرزی نیافته است تا بتواند او را جای گزین کرزی بنماید. از اینرو کرزی را با همه ناز و کرشمه ها و "زبان درازیهای" او نگه داشته اند. بآنکه سخنان کرزی ظاهراً در داخل و خارج کشور انعکاسات مختلفی را برانگیخت و حتی عده ای از دولتهای امپریالیستی اشغالگر این سخنان کرزی را «تعجب آور و غیر منتظره» خواندند. اما بارک اوباما رئیس جمهور امریکانامه ای به کرزی فرستاد و از او در برابر پذیرائی گرم او در سفر هفته های اخیرش به افغانستان تشکر کرده و روی عملی شدن سفر کرزی به امریکا طبق برنامه قبلی در آینده تاکید کرده است. متعاقب آن وزیرای خارجه و دفاع امریکا طی مصاحبه های از حامد کرزی دفاع کرده و گفتند که با وجود تنش های اخیر، روابط وی با دولت امریکا روابط مثبتی است. هیلاری کلینتون وزیر خارجه امریکا روز 11 اپریل به شبکه های تلویزیونی امریکا گفت که "دولت امریکا هنوز آقای کرزی را یک متحد قابل اعتماد می داند". همچنین رابرت گیتس وزیر دفاع امریکا گفت که "روابط کاری با رئیس جمهوری افغانستان بر اساس برنامه کاملاً به خوبی پیش می رود". و این بیانات رهبران امریکا در مورد ظاهر ابر فضایی که در هفته های اخیر در مطبوعات خارجی و داخلی بوجود آمده بود سایه افکند. و دیده شود که این بگومگوها بین نوکرو بدار احیاً تاچه حدی واقعی و تاچه حدی نیرنگ بازیهای عوام فریبانه است. و اقدامات دولت امریکا در آینده در رابطه با کرزی و برادرانش نفس مسئله را معلوم خواهد کرد. از جهتی هم این گونه برخوردها راتا حدی میتوان از روی موقعیت و قدرت دو طرف قضیه و یا خصلت تضاد بین دو جهت و روابط و وابستگی متقابل آنها، مورد ارزیابی قرار داده و نتیجه گیری نمود. در اینجا آنچه که مهم است اینست که این همه قدرتهای امپریالیستی و گروه های ارتجاعی مزدور آنها چه مذهبی و چه غرمذهبی باهم منافع مشترک دارند و تضادهای درونی آنها بر سر تقسیم غنایم مانع از همکاری آنها نمی شود. فقط آنجایی که اینها اختلاف ندارند استعمار و ستم توده های خلق و ملل مظلوم و سرکوب و نابودی نیروهای واقعا انقلابی مردمی و جنبشهای توده ای تحت رهبری آنهاست. مرتجعین اگر بجای شکوه و شکایت و تمرد و زبان درازی حتی به همدگر فحاشی هم بکنند و یا برخ همدگر سلاح بکشند باز هم به مصالحه می رسند و همدیگر را به آغوش می کشند. و چیزی که برای همه مرتجعین مهم است منافع طبقاتی آنهاست. و این توده های خلق هستند که با امپریالیستها و طبقات و گروه های ارتجاعی تضاد آشتی ناپذیر دارند. و تضاد آنها از طریق مبارزه طبقاتی انقلابی و نابودی سلطه و ستم امپریالیستها و طبقات ارتجاعی حل می گردد. و در هیچ عرصه ای از حیات اجتماعی توده های مردم با امپریالیستها و سایر طبقات ارتجاعی منافع مشترک ندارند که بتوانند باهم کنار بیایند و به همزیستی دایمی ادامه بدهند. و بر اساس موجودیت تضاد آشتی ناپذیر توده های مردم و نیروهای انقلابی با طبقات ارتجاعی و امپریالیستها؛ مبارزه طبقاتی به اشکال و شیوه های مختلف بطور نهان و آشکار بطور مداوم در سطح

جامعه و جهان وجود دارد و تاحل کامل این تضادها و نابودی طبقات ستمگرواستثمارگرومحو
استثمارفردازفرداین مبارزه ادامه خواهد یافت.

مرگ پرباندهای مزدور و جنایتکار خلقی پرچمی، سازانی، جهادی و ملیشه های مزدور!

مرگ برامپریالیستهای اشغالگرو دولت مزدورکزی!

مرگ برامپریالیسم و ارتجاع بین المللی!

پیروزباد مبارزات انقلابی و مترقی خلقها و ملل جهان علیه امپریالیسم و ارتجاع!